نگاه سیاستمدار

زبان زور

گیدون لوی*
ترجمه : منیره محمودی

همه همسایه‌ها یکی از آنها را دارند، قلدر بددهانی که نباید او را عصبانی کرد. دشنام می‌دهید؟ به رویتان چاقو می‌کشد. به صورتش سیلی می‌زنید؟ او به رویتان اسلحه می‌کشد. می‌زنید؟ مسلسل خود را بیرون می‌آورد. این بدان معنا نیست که قلدر حقی ندارد – کسی او را آزار داد. اما واکنشش اهمیت دارد، آن هم چه واکنشی! این بدان معنی نیست که او وحشت نکرده است. اما هیچ کس از او تمجید نمی‌کند. قدردانی واقعی از آن مقتدری است که خیلی سریع به زور متوسل نمی‌شود. متاسفانه ارتش اسرائیل بار دیگر در هیئت همان همسایه قلدر ظاهر شد. یک سرباز در غزه ربوده شد؟ تمام غزه باید هزینه اش را بپردازد. هشت سرباز کشته شدند و دو سرباز دیگر ربوده و به لبنان منتقل شدند؟ همه لبنان هزینه‌اش را خواهد پرداخت. اسرائیل با یک زبان و تنها با یک زبان سخن می‌گوید، زبان زور. جنگی که ارتش اسرائیل اکنون آن را اعلان کرده است و پیش از این در غزه نیز اعلان کرده بود، هرگز «جنگ گریزناپذیر» دیگری تلقی نخواهد شد. اجازه بدهید این بحث را از زاویه دید تاریخ نگاران نگاه نکنیم. این کاملاً یک جنگ اجتناب پذیر است. ارتش اسرائیل دو ضربه دردناک را که تا حدی تحقیرآمیز بود، دریافت کرد و وارد جنگی شد که تماماً به جهت بازیابی شأن از دست رفته بود، چیزی که ما اسرائیلی‌ها آن را «اعاده قابلیت‌های بازدارندگی» می‌نامیم. بی‌تردید هیچ کس نمی‌تواند اهداف چنین جنگی را چه در غزه و چه در لبنان تعیین کند. بنابراین هیچ کس با اطمینان نمی‌داند که پیروزی یا یک دستاورد چگونه توصیف خواهد شد. آیا ما در لبنان درگیر یک جنگ شده‌ایم؟ یا حزب‌الله؟ کسی با اطمینان نمی‌تواند بگوید. هدف پاک کردن مرز از وجود حزب‌الله است؟ اما آیا ما طی دو سال گذشته به اندازه کافی روش‌های دیپلماتیک را آزمودیم؟ چه ارتباطی میان ویران کردن نیمی از لبنان و این هدف وجود دارد؟ همه موافق هستند که «کاری باید صورت گیرد». همه اتفاق نظر دارند که یک کشور مستقل نمی‌تواند وقتی در مرزهایش مورد تعرض قرار گرفت، سکوت کند. این در حالی است که حاکمیت لبنان همیشه مورد تعرض بوده است، چرا نباید عدم سکوت آنان به صورت یک ضربه همه جانبه بروز کند؟ در غزه سرباز ارتش کشوری که بارها غیرنظامیان را از خانه‌هایشان ربوده و بدون برگزاری دادگاه زندانی کرده است، به اسارت درمی‌آید. اما ما فقط اجازه داریم که چنین اقداماتی انجام دهیم و تنها می‌توانیم مراکز جمعیت شهری را بمباران کنیم. این اقدامات چه هدفی را تامین می‌کنند؟ آیا آن سرباز آزاد شد؟ آیا شلیک موشک‌های قسام متوقف شدند؟ آیا بازدارندگی اعاده شد؟ هیچ یک از این اهداف تحقق نیافت. فقط آن حیثیت از دست رفته احتمالاً احیا شد و بلافاصله باد شدید دیگری وزیدن گرفت، این بار از شمال. دو سرباز دیگر ربوده شدند و در حالی که ناکامی‌های ارتش خود را تکرار کردند، آشکارا ثابت شد که قدرت بازدارندگی اعاده نشد. چگونه می‌توان آن داغ‌های ناکامی را پاک کرد؟ با توسل به کشتن افراد بی‌گناه. در لبنان اوضاع پیچیده‌تر است. آنجا از اشغال اسرائیل خبری نیست و دلیلی برای تحریک حملات اسرائیل وجود ندارد. اگر حزب‌الله نگران حال برادران فلسطینی خود است، باید پیش از ربودن سربازان اسرائیلی ابتدا اقدامی برای صدها هزار آواره فلسطینی که در شرایط بد برابر با فلسطینی‌های تحت اشغال اسرائیل، در اردوگاه‌های لبنان زندگی می‌کنند، چاره‌ای بیندیشد. اما آیا این موضوع که حزب‌الله به عنوان یک سازمان تندرو از بیچارگی فلسطینی‌ها در جهت منافع خود بهره می‌برد، اقدام مقابله‌ای نامتناسب اسرائیل را توجیه می‌کند؟ مفهومی که ما کاملاً فراموش کرده‌ایم، تناسب است. ما در حالی که هیچ عجله‌ای برای رفتن به پای میز مذاکره نداریم، اشتیاق داریم که به میدان جنگ برویم و بی‌درنگ و بدون حتی لحظه‌ای فکر کردن، به کشتن مشغول شویم. چنین ذهنیتی به تعمیق بیشتر این گمان نادرست که باید هر چند سال یک بار در جنگی دیگر درگیر شویم، منجر می‌شود. جنگی با همان رویه هولناک، حتی اگر پس از گذشت مدتی ما را درست به همان موقعیتی که قبلاً بودیم، بازگرداند. جنگی که ما با لبنان اعلان کردیم، به ما تحمیل شده است و البته هزینه بسیار سنگینی را نیز به لبنانی‌ها تحمیل می‌کند. آیا کسی به این سئوال که باید حتماً چنین هزینه‌ای پرداخت شود، پاسخی داد؟ همه می‌دانند که این جنگ چگونه آغاز شد، اما آیا کسی می‌داند چگونه باید خاتمه یابد؟ تلفات سنگین در پشت جبهه اسرائیلی‌ها؟ نبرد با سوریه؟ جنگ سراسری؟ آیا همه اینها ارزش آن را دارند؟ نگاه کنید به اقداماتی که یک دولت تازه‌کار در یک دوره زمانی کوتاه می‌تواند به انجام برساند. در پس عملیات‌های نظامی غزه و لبنان همان تفکر احمقانه‌ای است که خواهان اعمال فشار به مردم به منظور دستیابی به اهداف سیاسی است؛ اهدافی که اسرائیل در پی آنها است. در تاریخ مناقشه عرب – اسرائیلی این مفهوم فقط ما را از فاجعه‌ای به فاجعه‌ای دیگر هدایت کرده است. ما در سال ۱۹۸۲ جنوب لبنان را از وجود فلسطینی‌ها پاک کردیم، اما چه چیزی پس از آن به دست آوردیم؟ ما قصد داشتیم گروه فتح را بیرون کنیم، اما حزب‌الله در آنجا استقرار دائمی یافت. حماس سقوط نمی‌کند، اگر غزه در دود و سیاهی هم فرو رود. اگر ساختمان نخست‌وزیری فلسطینی‌ها بمباران شود، این گروه حاضر به کناره‌گیری از قدرت نمی‌شود. اگر فرودگاه بین‌المللی بیروت مختل شود، حزب‌الله منکوب نمی‌شود. اسرائیل بار دیگر میان دو گزینه جنگ توجیه شده با حزب‌الله و مبارزه‌ای ناعادلانه و نابخردانه علیه مردم لبنان قرار گرفته است. استناری که اهداف واقعی جنگ را پوشانده بود توسط وزیر دفاع اسرائیل دریده شد. او گفت: «نصرالله پاسخ شدیدی را دریافت کرد به گونه‌ای که هرگز نام عمیر پرتز را فراموش نکند.» او مانند یک قلدر لاف می‌زد. حالا دست‌کم ما می‌دانیم که اسرائیل درگیر جنگی شده است که نام عمیر پرتز در آن هرگز فراموش نمی‌شود. این نبردی است برای جاودانه کردن نام پرتز و سرپوش گذاشتن بر ناکامی‌های «دن هالوتز» و رفتن به جهنم با صرف هزینه.

*** سیاستمدار چپ گرای سرشناس در اسرائیل و از مخالفان دولت این کشور** **منبع : هاآرتص**

گرایش فلسطینی‌ها درباره دموکراسی و سازگاری آن با اسلام:

معنای دموکراسی فلسطینی

آدورا گرانت و مارک تسلر
ترجمه : دانیال شاه‌زمانیان

دانشجویان علوم سیاسی در کشورهای عرب همواره به این نیاز دارند تا نظرات زنان و مردان عادی را یا آنچه خود به نام «اعراب کوچه و خیابان» می‌نامند بدانند. متاسفانه مطالعات نظام‌مندی از این گرایش‌ها به ندرت انجام گرفته است. بینشی که در این باره وجود دارد اما لزوماً هم نادرست نیست اغلب بر نتایجی شفاهی و مبتنی بر احساسات شخصی استوار است. برخی مواقع این گرایش‌ها کلیشه‌های غربی درباره مسلمانان و اعراب را تکرار می‌کنند. بنابراین پژوهشی تجربی و قاعده‌مند در سطح تحلیل انفرادی مدت زمان زیادی است که یکی از ابعاد ناشناخته مطالعات در سیاست دنیای عربی دانسته می‌شود. و بنابراین چنین نیازی باعث می‌شود تا درخواست‌های فراوانی برای مطالعات دقیق‌تری درباره فرهنگ سیاسی در جهان عرب صورت گیرد. پژوهش فعلی پاسخی به این نیاز است و با استفاده از داده‌هایی که از کشور فلسطین در کرانه باختری و نوار غزه به دست آمده تهیه شده است. برخلاف بسیاری از کشورهای عربی، چندین مرکز پژوهشی در فلسطین وجود دارند که به طور معمول با پیمایش‌ها و نظرسنجی‌های مدام درباره موضوعات مهم و حساس سیاسی مشغول به فعالیت هستند. این نظرسنجی‌ها معمولاً سئوالاتی درباره حکومت، دین و ارتباط میان این دو را نیز در بر می‌گیرند. براساس یکی از این پیمایش‌ها، بررسی حاضر به ماهیت و عواملی که در فلسطین از دموکراسی حمایت می‌کنند می‌پردازد و توجه خاصی به نقش دین به عنوان واریانس نگرشی و دیدگاه‌هایی که مربوط به سازگاری میان اسلام و دموکراسی هستند نشان می‌دهد.

■ دموکراسی در جهان عرب

دهه ۱۹۸۰ در جهان عرب شاهد گسترش علایق تازه‌ای به دموکراتیزاسیون بود. در مواجهه با خشم عمومی نسبت به شرایط بد اقتصادی، مدیریت نادرست دولتی و فساد حکومت و همچنین نقض حقوق‌بشر، برخی از حکومت‌های عرب برنامه‌هایی برای آزادسازی سیاسی وضع کردند. اغلب این سیاست‌های اصلاحی برای فرونشاندن نارضایتی عموم و افزایش مشروعیت رژیم در زمانی طراحی شد که مطالبه تغییرات جدی سیاسی در میان مردم به طور روزافزونی گسترش یافته بود. این اصلاحات شتاب چندانی پیدا نکرد و روی هم‌رفته بسیاری از تجربیات دموکراتیک در جهان عرب در دهه ۱۹۹۰ کندتر شد و یا اساسا کنار گذاشته شد. بررسی آثار باقی مانده از این تجربیات دموکراتیک برای چشم‌انداز دموکراسی در دنیای عرب به طور چشم‌گیری ناامیدکننده به نظر می‌رسد. از شکست خیره‌کننده تجربه آزادسازی در الجزایر گرفته تا تجربه تونس که به طور زیرکانه و گسترده‌ای به دولتی پلیسی تبدیل شد یا سیر قهقرایی دستکاری کردن انتخابات در مصر که با سرکوب جنبش‌های سیاسی اسلام‌گرا همراه بود و یا بیزاری مشهود مقامات فلسطینی به رعایت حقوق‌بشر همگی نشان می‌دهند که آینده دموکراسی در این کشورها چندان امیدوارکننده نیست. با این وجود چند نمونه استثنایی هم در میان این نمونه‌های تاثر برانگیز مشاهده می‌شوند. در اردن، مراکش، لبنان، کویت و قطر می‌توان اذعان کرد که پیشرفتی متداوم وجود داشته و همین روند باعث می‌شود که بتوان در مورد نیمه خالی لیوان یا نیمه پر آن به گفت‌وگو نشست. مقامات فلسطینی هم در این میان هم موفقیت‌ها و هم ناکامی‌هایی را در جهت برقراری حکومتی دموکراتیک تجربه کردند. از سوی دیگر براساس آمار خانه آزادی هیچ‌کدام از کشورهای عرب به حدی نرسیده‌اند که کشوری با دموکراسی گزینشی دانسته شوند چه برسد به این که کاملاً دموکراتیک خوانده شوند. مشکلاتی که نارضایتی مردم را بیشتر می‌کرد و در دهه ۱۹۸۰ مطرح شده بودند هنوز هم برجا مانده‌اند و در زمان حاضر نیز خواست دموکراسی در میان روشنفکران عرب و توده مردم وجود دارد. یکی از مهم‌ترین سرچشمه‌های بی‌ثباتی و اغتشاش سیاست و اقتصاد در جهان عرب استفاده غیرمسئولانه از قدرت دولتی است که با توانایی بوالهوسانه دولت برای استفاده از حاکمیت قانون در جهت اعمال منافع اش ترکیب می‌شود. دموکراسی‌خواهان بر مسئولیت‌پذیری حکومت و بنیادنهادن نهادها و فرایندهایی که شهروندان عادی بتوانند رهبران سیاسی و حکومتی را برای پاسخگویی به نیازهایشان تحت فشار گذارند تاکید دارند. به علاوه برخی محققان ادعا می‌کنند که دموکراسی می‌تواند آینده مطمئن‌تری برای صلح در خاورمیانه به وجود آورد. براساس تحقیقات تجربی در روابط بین‌الملل نشان داده می‌شود که دموکراسی‌ها تقریباً هرگز وارد جنگ با یکدیگر نمی‌شوند و بر همین پایه به این نتیجه می‌رسند که راه‌حل بحران اعراب و اسرائیل و نیز دیگر بحران‌هایی که در منطقه وجود دارد با گسترش و تقویت دموکراسی در منطقه به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز حل می‌شود.

■ فرهنگ سیاسی و دموکراسی

مدت زیادی است که محققان به عوامل و زمینه‌هایی که موجب گذار به دموکراسی می‌شود و در نهایت باعث تثبیت و حفاظت از دموکراسی خواهد شد علاقه‌مند شده‌اند. در میان این عوامل می‌توان از ترتیبات نهادی و ساختاری که شامل حضور احزاب سیاسی و برگزاری انتخابات رقابتی، استراتژی‌های نخبه‌باور و نخبگان تعهدپذیر، فعالیت انجمن‌های مدنی و سیاسی، گسترش باسوادی و رشد اقتصادی هستند نام برد. محققان زیادی نیز از این حمایت کرده‌اند که گرایش‌های سیاسی و ارزش‌های شهروندان عادی نیز عامل مهمی در این موضوع است. در واقع این امر کشف تازه‌ای نیست. آلموند و وربا در سال ۱۹۶۳ ملاحظه می‌کنند که «اگر دموکراسی در کشوری دیگر رشد کند به جز نهادهای رسمی دموکراتیک به چیزهای دیگری مانند حق‌رای عمومی، حزب سیاسی و قوه مقننه انتخابی نیاز خواهد داشت. شکل دموکراتیک نظام سیاسی مشارکتی نیاز به فرهنگی سیاسی دارد که با آن سازگار باشد و این فرهنگ با هنجارها و رویکردهای شهروندان معمولی ساخته می‌شود.» مطالعات اخیر در حوزه گذار به دموکراسی درباره کشورهای درحال‌توسعه و سابقاً کمونیستی که به «موج سوم» دموکراتیزاسیون مشهور شد بر رویکردها و ارزش‌های شهروندان عادی تاکید مشابهی نشان می‌دهد. تحلیل هانتینگتون ۱۹۹۳ و اینگلهارت ۲۰۰۰ نیز در همین دسته طبقه‌بندی می‌شوند. اینگلهارت می‌نویسد: «دموکراسی به سادگی و تنها با به وجود آوردن تغییراتی نهادی یا مانورهایی در سطح نخبگان به وجود نمی‌آید. پایداری دموکراسی به باورها و ارزش‌های عموم شهروندان بستگی دارد.» شواهدی از تجربه آمریکای لاتین نیز از این گزاره حمایت می‌کنند. مینوارینگ به این نتیجه می‌رسد که مهمترین عاملی که باعث دوام و ماندگاری بیشتر دموکراسی‌های آمریکای لاتین شد بر تغییری استوار بود که در نگرش‌های سیاسی مردم به وجود آمد و باعث تشجیع بیشتر مردم برای دستیابی به دموکراسی شد. چو، دایموند و شین نیز از مطالعه کره و تایوان ارزیابی مشابهی ارائه می‌کنند و می‌نویسند که تثبیت گذارهای دموکراتیک به باوری درونی شده و قوی به دموکراسی و همچنین تعهد به قبول مشروعیت دموکراتیک در میان همه مردم نیازمند است. به کار گرفتن این نتیجه‌گیری‌ها در جهان عرب، در نوشته هاریک قابل مشاهده است: «مطمئناً در درازمدت، حکومت دموکراتیک به فرهنگ سیاسی دموکراتیک نیاز دارد و فرهنگ سیاسی دموکراتیک نیز به حکومتی دموکراتیک نیازمند است.» حساسیت این موضوع در فلسطین از زمانی که دولت خودگردان فلسطین تشکیل شد و با توجه به تاثیری که روند دموکراتیک بر صلح میان اعراب و اسرائیل خواهد گذاشت افزایش یافته است. اهمیت این موضوع از جهتی دیگر بر سر ارتباط میان اسلام و نگرش‌های سیاسی مردم خاورمیانه خواهد بود. نهایتاً این بررسی با توجه به کمیاب‌بودن پژوهش‌های تجربی درباره نگرش‌های سیاسی اعراب در فضای سیاسی جهان جایگاه ویژه‌ای خواهد داشت.

■ اسلام و دموکراسی

بحث درباره ریشه‌های سیاسی نگرش‌های اعراب عموماً به پرسش از ریشه‌های مذهبی و نگرش‌های اسلامی کشیده می‌شود. این بحث با توجه به تجدید حیات اسلام در سه دهه اخیر تاثیرات مهمی بر نگرش‌های سیاسی معاصر در جهان عرب باقی گذاشته است. قوانین اسلامی حاوی مواد زیادی است که به روابط اجتماعی و سیاسی مسلمانان در جامعه اسلامی و همچنین به روابط جامعه اسلامی با جوامع دیگر مربوط می‌شود. این امر باعث می‌شود که آنچه به نوعی امری اجتماعی است موضوعی فردی هم باشد و آنچه موضوعی جمعی است جنبه‌ای انفرادی نیز داشته باشد. همان‌گونه که وول توضیح می‌دهد اسلام برنامه‌ای کامل برای زندگی انسان معرفی می‌کند و برای این برنامه ارزشی جهانشمول قائل است. این امر یکی از دلایلی است که می‌تواند گرایش عمومی به جنبش‌های اسلام‌گرا در جوامع اسلامی را در سال‌های اخیر توضیح دهد. بر مبنای همین اندیشه نقش اسلام در زندگی مسلمانان بسیار پررنگ است و همواره موضوع سازگاری اسلام با مفاهیم غربی و دموکراسی را به پیش می‌کشد. این مسائل روشنفکران جهان اسلام را به چند دسته تقسیم کرده است. یک دسته به این امر معتقدند که دموکراسی و به خصوص دموکراسی سکولار و حتی مفهوم دولت– ملت مفاهیمی غربی هستند و با اصول اسلامی در تضاداند چرا که این مفاهیم از اندیشه‌های بشری الهام گرفته‌اند و مبتنی بر وحی الهی نیستند. براساس این طرز فکر اسلام باید به عنوان مرجعی برای دولتی تمامیت‌خواه به حساب آید. اما دسته‌ای دیگر که شامل بسیاری از روشنفکران مسلمان می‌شود موضعی کاملاً متفاوت اتخاذ می‌کنند. آنها به این موضوع اشاره می‌کنند که بین آن روایتی که علمای اسلامی و متکلمان از قوانین دینی ارائه می‌کنند و آن روایتی که از جانب نظریه‌پردازان معاصر مسلمان برای سازگار نشان دادن اسلام و دموکراسی مطرح می‌شود تفاوت زیادی وجود دارد. ارزش‌هایی که مانند رواداری، رقابت سیاسی، تحولات مترقی و مسئولیت‌پذیری رهبران سیاسی با دموکراسی سازگار هستند به خوبی از سنت‌های دینی قابل استخراج است و بنابراین دموکراسی با سنت اسلامی سازگار است. این مباحث به طور عمده بر الاهیات، آموزه‌ها و سنت‌های تاریخی تمرکز دارند و با این پرسش که با چه معیاری می‌توان میزان انطباق تفاسیر متفاوت با قوانین اسلامی را تعیین کرد دست و پنجه نرم می‌کنند. با این وجود در میان چنین مباحثی جای خالی پژوهش‌هایی تجربی درباره این امر که آیا اسلام نگرش سیاسی مسلمانان را شکل می‌دهد یا نه و یا چگونه این کار را انجام می‌دهد حس می‌شود. برای پرکردن این خلأ، نوشته حاضر شکل‌گیری فرهنگ سیاسی دموکراتیک در کشورهای عربی و میزان اعتباری که هرکدام از این دو اردوگاه برای خود کسب کرده‌اند را به شیوه‌ای تجربی بررسی کرده است.

■ مقامات فلسطینی

مقامات فلسطینی برای سنجیدن عواملی که بر نگرش‌های مردم فلسطین نسبت به دموکراسی با توجه به ریشه‌های اسلامی آن تمرکز می‌کنند اهمیت زیادی قائل هستند. از آنجا که هر نمونه‌ای ویژگی‌های خاص خود را دارد و فلسطینیان نیز از این قاعده مستثنی نیستند تجربه دولت خودگردان فلسطین به دو دلیل منطقی برای همه مردم مفید خواهد بود. نخست به این دلیل که شیوه حکومت کردن در دولت خودگردان فلسطین از ترکیب عناصری دموکراتیک و غیردموکراتیک به وجود آمده است که هم مایه امیدواری و هم ناامیدی نسبت به گذاری دموکراتیک در کشور فلسطین است. دوم به این دلیل که جنبش‌های اسلامی و به طور خاص حماس و تا اندازه‌ای کمتر جهاد اسلامی، جایگاه مهم و ملموسی در فضای سیاسی فلسطین به دست آورده‌اند. با توجه به هر دو دلیل فوق نمونه فلسطین می‌تواند نمونه مشابهی برای کشورهای عربی دیگر باشد. از هنگامی که در سال ۱۹۹۴ دولت خودگردان فلسطین تشکیل شد امیدهای زیادی به ظهور نظامی دموکراتیک بسته شد که نهادهای دولتی کارآمدی داشته باشد و براساس تفکیک قوا عمل کند و با نظام اداری مناسبی اداره شود. علاوه بر این امیدواری، گام‌های موثری برای رسیدن به این اهداف نیز برداشته شد: رقابت عمیق ایدئولوژیک میان دسته‌های مختلف سیاسی درگرفت و مجلس قانونگذاری در سال ۱۹۹۶ با انتخاباتی آزاد و منصفانه تشکیل شد. نظرات سیاسی مختلف و متضادی در روزنامه‌ها و نهادهای دانشگاهی و از سوی روشنفکران بیان می‌شد و مقامات فلسطینی برای فعالیت سازمان‌های غیردولتی مجال زیادی فراهم کرده بودند. اما از سوی دیگر سوءاستفاده‌هایی که از این وضعیت صورت گرفت به اندازه موفقیت آن به اعتبار چنین وضعیتی صدمه زد. از آنجا که قانون اساسی رسمی وجود نداشت، فساد سیاسی و مالی گسترده‌ای به وجود آمد، دولت در برخی موارد به سرکوب ناراضیان دست زد و نقض حقوق بشر از دیده مردم پنهان ماند. اسلام‌گرایان در صحنه سیاسی مشارکت می‌کردند و حتی در صحنه‌های دیگری چون دانشگاه‌ها حماس توانست انجمن‌های قدرتمند و فعالی راه‌اندازی کند. با شروع انتفاضه دوم در سپتامبر ۲۰۰۰ حماس از حمایت زیادی در میان مردم برخوردار بود. در این میان هم گروه‌های اسلام‌گرا و هم حزب حاکم ناسیونالیست برای دستیابی به حمایتی مردمی مشغول به فعالیت بودند و همین فعالیت‌ها باعث می‌شد تا روند برقراری دموکراسی در فلسطین شتاب بیشتری به خود بگیرد.

■ داده‌ها و معیارها

همان‌طور که در بالا مطرح شد داده‌های این تحقیق به طور تصادفی از میان پرسش‌شوندگان در کرانه باختری و نوار غزه و بیت‌المقدس شرقی تهیه شده است. ۱۲۰۰ نفر از افراد بالای ۱۸ سال فلسطینی در آوریل ۱۹۹۹ مورد مصاحبه قرار گرفتند. پاسخ‌دهندگان در دسته‌بندی چندطبقه‌ای نمونه‌گیری شدند. ۲۰ خانوار در هر کدام از واحدهای ۶۰ تایی نمونه‌گیری انتخاب شدند یعنی در هیچ‌کدام از نمونه‌های انتخابی بیش از ۲۰ فرد متفاوت وجود نداشت. نتایج نهایی نشان داد که این نمونه تا حد زیادی از جامعه آماری نمایندگی می‌کند و نمودار نهایی خمش خاصی نشان نمی‌دهد. ۵۲ درصد پاسخ‌دهندگان از کرانه غربی، ۳۸ درصد از نوار غزه و ۱۰ درصد از بیت‌المقدس شرقی انتخاب شدند. تقریباً تمام آنها (۹۶ درصد) از مسلمانان سنی بودند و تنها ۴ درصد مسیحی به شمار می‌رفتند که مطابق با سرشماری‌های دیگری است که منابع فلسطینی از نسبت جمعیت مسلمان و مسیحی اعلام کرده‌اند. جدول یک، توزیع جنسیتی، سنی، باسوادی و درآمدی پاسخ‌دهندگان را نشان می‌دهد. عامل دوم ارزش‌هایی مانند دموکراسی سکولار، رواداری سیاسی و احترام به آزادی‌های مدنی را می‌سنجد. در این مورد از پاسخ‌دهندگان پرسیده می‌شود که آیا آنها از این‌که غیرمسلمانان از حقوق مساوی با مسلمانان برخوردار باشند حمایت می‌کنند یا نه. توزیع جواب‌ها خمش زیادی را به سمت حمایت از برابری حقوق مسلمانان و غیرمسلمانان نشان می‌دهد که ۴۱ درصد از آن حمایت می‌کنند، ۳۷ درصد تا حدودی از آن حمایت می‌کنند و تنها ۶ درصد مخالف این برابری هستند. با توجه به اینکه این مورد تنها مربوط به جوامع اسلامی است می‌توان نشان داد که عناصری چون حقوق برابر و آزادی‌های مدنی که عناصر اصلی فرهنگ دموکراتیک سیاسی هستند به میزان بالایی در جامعه فلسطین وجود دارد. مورد آخر این پرسش را مطرح می‌کند که آیا اسلام با دموکراسی سازگار است یا نه. در این مورد تنها ۲۴ درصد پاسخ‌دهندگان اعلام می‌کنند که نظام سیاسی مبتنی بر شریعت و دموکراسی با یکدیگر سازگاری ندارند و ۶۰ درصد دیگر هیچ مغایرتی میان اسلام و دموکراسی نمی‌بینند. ۱۶ درصد باقی‌مانده نیز در این‌باره نظری ابراز نمی‌کنند. این نتیجه‌گیری‌ها در جدول دو خلاصه شده است. البته باید خاطرنشان کرد که همبستگی میان این متغیرهای سه‌گانه بسیار پایین است و نشان می‌دهد که این سئوالات نمی‌توانند همه ابعاد مربوط به دموکراسی را در برگیرند. این نتیجه حتی در مطالعه‌ای که بر روی نگرش‌های سیاسی در اروپای شرقی انجام گرفت نیز خود را نشان می‌داد. آخرین متغیر مستقل هم به روند صلح میان اسرائیل و اعراب مربوط می‌شد. این مورد از نظر این‌که روند صلح بر نظر پاسخ‌دهندگان نسبت به اسرائیل تاثیر می‌گذارد دارای اهمیت است. از سوی دیگر این عامل بر نظر آنها نسبت به دولت خودگردان فلسطین نیز تاثیر می‌گذارد و تا حدودی کارآمدی یا فساد دولت خودگردان را نشان می‌دهد. در این مورد در آوریل ۱۹۹۹، ۳۴ درصد از فلسطینیانی که مورد پیمایش قرار گرفتند به طور کامل یا تا حدودی از روند صلح ابراز رضایت کردند.

دموکراسی و دولت دموکراتیک

چه مدلی برای دولت فلسطین مناسب است	
دموکراتیک	۲۳
غیردموکراتیک	۳۸
بی‌پاسخ	۳۹
غیرمسلمانان حقوق برابر با مسلمانان داشته باشند	
کاملاً موافق	۴۱درصد
موافق	۳۷درصد
مخالف	۱۶درصد
کاملاً مخالف	۶درصد
دموکراسی با قوانین اسلامی سازگار است؟	
موافقم	۶۰درصد
مطمئن نیستم	۱۶درصد
مخالفم	۲۴درصد

سبک‌های دین‌داری

شاخص‌های دین‌داری در فلسطین	
خیلی مذهبی	۳۷درصد
مذهبی	۲۳درصد
تا حدودی مذهبی	۲۷درصد
غیرمذهبی	۱۱درصد
گرایش به اسلام سیاسی ؟	
طرفدار جدی	۳۳درصد
طرفدار	۳۱درصد
مخالف	۲۳درصد
مخالف جدی	۱۳درصد

حقوق بشر در لبنان

مریم باقی

لبنان کشوری کوچکی است که در منتهای شرقی دریای مدیترانه قرار دارد. از شرق به سوریه و از شمال به اسرائیل می‌رسد. این کشور تا سال ۲۰۰۳ حدود سه میلیون و ۵۰۰ هزار نفر جمعیت داشت. لبنان همواره محلی برای نزاع دیگران به خصوص اسرائیل و سوریه بوده است. اسرائیل در سال ۲۰۰۰ ارتش خود را از این کشور خارج کرد. لبنان همواره درگیر کشمکش‌های داخلی بوده و این نزاع‌های داخلی ناشی از وجود قومیت‌های متعدد و گرایش‌ها و فرقه‌های مذهبی مختلف در لبنان بود. مذاهب شیعی و سنی و فرقه‌های آنان و همچنین مسیحیان و فرق مختلفی از آن در این کشور وجود دارند. در عین حال لبنان در ساختار سیاسی و حکومتی خود سعی در همگرایی میان همه آنها دارد تا هر یک سهمی در تصمیم‌گیری کشور داشته باشند. از این روست که لبنان را «اصیل کثرت‌گرا» خوانده‌اند. تنوع مذهبی عامل مهم تنش در لبنان بود و قریب به دو دهه از تاریخ این کشور را به آشوب داخلی افکند اما پیش و پس از این، وضعیت زیست مشترک آنان و تقسیم عادلانه قدرت میان آنان الگویی مهم به شمار می‌رود. این تکثر باعث شد که به جامعه لبنان جامعه موزاییکی اطلاق شود که در آن به گونه گونی‌ها نظم بخشیده شده است. امروزه یک الگوی امیدبخش دموکراسی در کشورهایی که دارای چنددستگی عمیق اجتماعی و تفاوت‌های سیاسی یا مذهبی هستند، دموکراسی انجمنی است. نظام انتخاباتی انجمنی لبنان می‌تواند دموکراسی را تضمین کند و بر نگرانی‌های مربوط به مشارکت سازمان‌های اسلامی هم در تمرین دموکراسی نقطه پایان بگذارد. قانون اساسی این کشور را می‌توان جزء قوانین اساسی مترقی به‌شمار آورد که در آن سه مقوله «شکل نظام حکومتی»، «آزادی افراد» و «نحوه تقسیم قدرت» برجستگی خاصی را به نمایش می‌گذارد. در اصل ۴ قانون اساسی لبنان نظام حکومتی «جمهوری» بی‌هیچ پیشوند یا پسوندی است. در مقدمه آن هم تاکید شده است لبنان، جمهوری دموکراتیک و پارلمانی است و مردم منشاء قدرت و دارای حاکمیت هستند. اصل هفتم به برابری تمامی مردم در قبال قانون اشاره می‌کند و آنان را دارای حقوق مدنی و سیاسی یکسان می‌داند. اصل هشتم آزادی‌های شخصی را تضمین شده می‌داند و اصل قانونی بودن جرم و مجازات را بیان می‌کند. اما اصل نهم است که نقطه عطفی در آزادی‌ها است و آزادی برپایی آیین‌های مذهبی را تضمین کرده و از آن حمایت می‌کند تنها به این شرط که برپایی این آیین‌ها موجب اخلال در نظم عمومی نشود. آموزش و پرورش در لبنان بنا به اصل دهم قانون اساسی باید آزاد باشد و تنها سه مورد محدودیت برای آن برشمرده است که عبارتند از: ۱– اخلال در نظم عمومی، ۲– منافات با شئون اخلاقی و۳– اسائه به کرامت هر یک از ادیان. همچنین حقوق جوامع برای داشتن و تاسیس مدارس خاص نباید خدشه‌دار شود. اصل دوازدهم این قانون، آزادی اشتغال را به رسمیت شناخته است و تمام اتباع لبنانی می‌توانند [حق دارند] به مشاغل دولتی اشتغال ورزند و تنها ارجحیت‌هایی که باید لحاظ شود ناشی از شایستگی و توانایی و براساس شرایط مقرر در قانون است. در اصل سیزدهم علاوه بر آزادی‌هایی که عنوان شد چهار آزادی دیگر را در محدوده مقرر در قانون تضمین شده دانسته است که آن آزادی‌ها عبارتند از: آزادی ابراز اندیشه چه با سخن و چه با قلم، آزادی مطبوعات، آزادی گردهمایی و آزادی تشکیل اجتماعات. اصل چهاردهم نیز محل اقامت را از تعرض مصون دانسته و اصل پانزدهم از مالکیت افراد حمایت می‌کند. قانون اساسی لبنان از مواد ۱۵ به بعد به شکل، ترکیب و وظایف ساختارهای حکومتی می‌پردازد. آنچه در این اصول جلب نظر می‌کند اصل ۲۲ در مبحث قوه مقننه است که قید می‌کند انتخاب مجلس نمایندگان «ملی است نه مذهبی» و با این قید غیرمذهبیون را از دایره انتخاب شدن خارج نمی‌کند و با این ترتیبات به تفاهم میان جامعه متکثر یاری می‌رساند و باز تاکید می‌کند که در مجلس سنا باید تمامی جوامع فکری در آن نمایندگی بر عهده گیرند و در اصل ۲۴ این مفاد را بدین نحو تکمیل می‌کند که: «تا زمانی که نمایندگان یک قانون انتخابات بدون قید مذهبی را وضع کنند، کرسی‌های مجلسین براساس این قواعد توزیع می‌شود: الف – به شکل مساوی بین مسیحیان و مسلمانان. ب – به شکل نسبی بین جوامع هر یک از دو طبقه مزبور. ج – به شکل نسبی بین مناطق مختلف. در راستای این تقسیم عادلانه قدرت میان فرق مختلف اصل ۹۵ می‌گوید: «مجلس نمایندگان باید با رعایت اصل مساوات میان مسلمانان و مسیحیان تدابیر لازم را برای حذف فرقه‌گرایی سیاسی اتخاذ کنند.» همچنین در مقدمه قانون اساسی لبنان تاکید شده است که از میان برداشتن مذهبی‌گری سیاسی، هدف اصلی و ملی باشد. قانون اساسی لبنان در همان اصول اولیه در مورد ساختار حکومت، اصلی را به شورای قانون اساسی برای صیانت از این قانون اختصاص داده است و روسای جوامعی که منحصراً در خصوص احوال شخصیه، آزادی عقاید، آزادی آیین‌های مذهبی و آزادی آموزش دین به رسمیت شناخته شده‌اند از حق درخواست تشکیل جلسه شورا برخوردارند. قانون اساسی لبنان همچنین قضات را در وظیفه قضایی خود مستقل می‌داند و آرا و احکام محاکم باید با نام مردم لبنان صادر و اجرا شود. در نهایت اینکه مقدمه قانون اساسی لبنان با حقوق بشر بین‌المللی پیوند مطلوبی برقرار کرده و چنین آورده است: «[لبنان..] یکی از اعضای بنیانگذار و فعال سازمان ملل متحد است و به کنوانسیون‌های آن و بیانیه جهانی حقوق بشر پایبند است. دولت لبنان اصول مزبور را در کلیه زمینه‌ها و عرصه‌ها بدون هیچ استثنایی به مورد اجرا می‌گذارد.» لبنان در بیانیه خود برای پیوستن به شورای حقوق بشر اعلام کرد: مصراً به دنبال توسعه یک نظام حقوق‌بشری متوازن، عادلانه، موثر و بین‌المللی است که تنها برای ارتقا و حمایت از همه اصول حقوق‌بشری به وسیله دیالوگ، همکاری، ظرفیت‌سازی و همکاری‌های تکنیکی کار کند. همچنین در همین متن آمده است: «لبنان نقشی کلیدی در توشیح و تفسیر اعلامی